



به خلاقیت و شکل گرفتن ایده‌های بیشتر کمک کنند. طبیعتاً هر بازیگری باید با کارگردان تعامل داشته باشد و در راستای نگاه او حرکت کند. من هم در «زننده‌شور» دقیقاً همین مسیر را طی کردم. ایده‌های خودم را داشتیم، کاظم دانشی هم نگاه و ایده‌های خودش را داشت و در نهایت، نتیجه حاصل گفت‌وگو و تعامل میان ما بود.

طی همین فرایند به این نتیجه رسیدید که «نگین» در عین درونگرایی در یک لحظه خشم‌اش را نشان دهد؟

به نظرم شخصیت نگین از آن نقش‌هایی بود که هم به یک بازی مینیمال نیاز داشت و هم به یک بازی درونی. او زنی رنج‌کشیده است که احساساتش را مدام کنترل می‌کند، دردهایش را در خودش نگه می‌دارد و فقط در لحظه‌هایی مشخص اجازه می‌دهد این احساسات بیرون بریزند. رسیدن به چنین تعادلی، حاصل همان تعامل و همفکری میان من و کاظم دانشی بود و فکر می‌کنم همین تعامل باعث شد شخصیت در نهایت به شکل کامل‌تری روی پرده شکل بگیرد.

طوری این نقش در «زننده‌شور» پررنگ بود که بازی حامد بهداد را هم تحت تأثیر خود قرار داد. انگار نقش بهداد گره خورده با نقش همسرش بود و کاراکتر جدایی نمی‌تواند داشته باشد.

به نظرم حامد بهداد از آن دست بازیگرهای درجه‌یکی است که فقط به درخشش خودش فکر نمی‌کند. او از بازیگرانی است که دوست دارد همان قدر که خودش دیده می‌شود، پارتنرش هم فرصت دیده شدن داشته باشد و برای این اتفاق، تمام انرژی‌اش را می‌گذارد.

این ویژگی برای هر بازیگری یک امتیاز بزرگ است، چون وقتی روبه‌روی چنین بازیگری قرار می‌گیرید، احساس نمی‌کنید قرار است رقابتی شکل بگیرد؛ برعکس، هر دوفت‌تلاش می‌کنند بهترین نتیجه ممکن برای صحنه به دست بیایند.

اگر هم به فیلمنامه برگردیم، واقعیت این است که عبدالله و نگین از ابتدا دو شخصیت کاملاً گره‌خورده به یکدیگر بودند. این دو کاراکتر جدا از هم معنا پیدا نمی‌کنند و سرنوشت هر کدام، دیگری را کامل می‌کند. به همین دلیل هم طبیعی است که مخاطب رابطه میان آنها را تا این اندازه پررنگ احساس کند.

من همیشه اعتقاد دارم هیچ نقشی به تنهایی دیده نمی‌شود. نوعی شخصیت زمانی می‌تواند تأثیرگذار باشد که هم‌بازی یا پارتنر خوبی مقابلش داشته باشد. در حقیقت، نقش‌ها مدام به یکدیگر پاس گل می‌دهند و همین بده‌بستان است که یک شخصیت را کامل می‌کند.

در نهایت، همه این‌ها تبدیل به یک پکیج واحد می‌شود. نوعی پاس‌کاری میان بازیگران که از دل آن، حس، حال، اتمسفر و فضای واقعی قصه شکل می‌گیرد. اگر این تعامل وجود نداشته باشد، حتی بهترین بازی‌ها هم نمی‌توانند آن تأثیر لازم را روی

مخاطب بگذارند.

«زننده‌شور» یکی از بهترین‌های کارنامه مارال فرجاد در مدیوم سینما است. خودتان هم بعد از دیدن فیلم چنین حسی داشتید یا هنوز فکر می‌کنید نقش مهم‌تری در آینده منتظر شماست؟

من «زننده‌شور» را واقعاً دوست دارم. همیشه تلاش می‌کنم هر زمان شخصیت یا نقشی به من سپرده می‌شود، تمام وجودم را برای آن بگذارم و با تمام توانم از آن نقش دفاع کنم. اعتقادم این است که بازیگر باید در همان مقطع، صد درصد خودش را در اختیار کاراکتر قرار دهد و هیچ چیزی برای خودش نگه ندارد.

ولی اگر روزی فکر کنم دیگر نقش مهم‌تری یا چالش‌برانگیزتری در آینده انتظارم را نمی‌کشد، آن روز را باید پایان مسیر بازیگری‌ام بدانم. همین امید به تجربه‌های تازه است که یک بازیگر را زنده نگه می‌دارد. به همین دلیل، همچنان منتظر پیشنهادهایی هستم که بتوانند مرا به چالش بکشند؛ نقشی‌هایی که فرصت کشف دوباره خودم را فراهم کنند و بتوانم آنها را با تمام وجود، در بهترین و کامل‌ترین شکل ممکن بازی کنم.

در زمان پیشنهاد، هنگام بازی و بعد از آن چقدر احتمال سیم‌رغ را می‌دادید؟

واقعیت این است که فکر می‌کنم در همه رشته‌ها، همه حرفه‌ها و در هر سنی، آدم از دیده شدن و قدردانی بابت زحمتی که کشیده، خوشحال می‌شود؛ هرچند شاید این شور و اشتیاق در سال‌های جوانی پررنگ‌تر باشد. سیم‌رغ، جایزه یا هر نوع تقدیر دیگری، برای یک هنرمند فقط یک تندیس نیست؛ انگار ثمره و حاصل تمام تلاش‌ها، سختی‌ها و زمانی است که برای خلق یک اثر صرف کرده است.

گرفتن سیم‌رغ همیشه یکی از آرزوهای من بوده است و فکر می‌کنم هر بازیگری دوست دارد زحماتش دیده شود و برای کاری که با عشق انجام داده، مورد تشویق قرار بگیرد.

یادم هست شب‌نمقدمی و همسرشان علیرضا آرا در همان روزها، به من گفتند امیدوارند که من سیم‌رغ را بگیرم؛ چون معتقد بودند برای این نقش زحمت زیادی کشیده‌ام. این لطف و محبت دوستان برای من بسیار ارزشمند بود و هنوز هم آن را با حس خوبی به یاد می‌آورم. در نهایت، مهم‌ترین چیز برای من این است که بتوانم نقش‌هایی را بازی کنم که به آنها باور دارم و با تمام وجود برایشان تلاش کرده‌ام. اگر این تلاش دیده شود، خوشحال می‌شوم و اگر هم نه، باز هم انگیزه‌ام را برای ادامه این مسیر از دست نخواهم داد.

آن روزها به دلیل بیماری شرایط مساعدی هم نداشتید؟

درسته، فکر می‌کنم پنجم آبان بود که بلافاصله بعد از پایان فیلمبرداری، برای انجام مراحل درمان و شیمی‌درمانی‌ام راهی بوداپست شدم. چند روز آنجا تحت شیمی‌درمانی قرار گرفتم و دوباره به ایران برگشتم تا بازی در فیلم را ادامه بدهم. واقعاً با تمام وجود برای این نقش انگیزه داشتم.

دوست داشتم کنار این گروه باشم و سهم خودم را، هرچند کوچک، در شکل گرفتن این اثر ادا کنم. با اشتیاق و انرژی سر صحنه حاضر می‌شدم و تمام تلاشم این بود که بهترین عملکردم را ارائه بدهم.

شما زمان زیادی است که در ایران نیستید. از این دوری و بیماری بگویند؟

در این چند سال، به دلیل بیماری‌ای که با آن درگیر هستم و روند درمانم، ناچار شدم بخش زیادی از زمانم را خارج از ایران سپری کنم. طبیعی است که در ابتدای درمان، تغییراتی که در ظاهر و شرایط جسمی‌ام ایجاد شده بود، پذیرش این وضعیت را برابرم سخت می‌کرد. در کنار آن، خانواده‌ام هم روزهای دشوار و پرچالشی را پشت سر گذاشتند و همه با هم این مسیر را طی کردیم.

پیشنهاد بازی در این فیلم آن هم در روزهای سخت بیماری برایتان تکران‌کننده نبود؟

پیشنهاد بازی در «زننده‌شور» برای من اتفاق ویژه‌ای بود. فیلمی که فیلمنامه‌ای محکم داشت، کارگردانی که کارش را بلد بود، گروه بازیگران حرفه‌ای و ترکیبی از عواملی که هر بازیگری را برای حضور در چنین پروژه‌ای مشتاق می‌کند.

واقعیت این است که بازیگران پیش از هر چیز با عشق به کارشان زندگی می‌کنند. همین عشق است که باعث می‌شود همه سختی‌های این حرفه را تحمل کنند و دوباره مقابل دوربین بایستند. برای من هم پیشنهاد کاظم دانشی دقیقاً چنین حسی داشت؛ انگار بعد از آن روزهای سخت، خون تازه‌ای در رگ‌هایم جاری شد و دوباره انگیزه پیدا کردم با تمام وجود به کاری که دوستش دارم برگردم.

این دوری از فضای سینما و تأثیر چیزی از شما نگرفت؟ یا شاید هم به عنوان بازیگر چیزی به شما آموخته‌هایتان اضافه کرد؟

اواخر شهریور بود و همه چیز برای آغاز دوره شیمی‌درمانی‌ام در بوداپست آماده شده بود. درست در همان روزها، میناسنگ‌سفیدی با من تماس گرفت و گفت پیشنهادی برای بازی در یک نقش دارم و پرسید آیا می‌توانم برای صحبت به دفتر بروم یا نه.

وقتی به دفتر رفتم و با کاظم دانشی گفت‌وگو کردم، هم شرایط پروژه و هم شخصیتی که برایم در نظر گرفته شده بود، نظرم را جلب کرد. همان‌جا تصمیمم را گرفتم این نقش را بازی می‌کنم؛ فقط پروازم را چند روز به تعویق می‌انداختم تا گروه بتواند فیلم‌برداری را آغاز کند و بخشی از کار را پیش ببرد.

پنجم آبان، حوالی ساعت پنج یا شش صبح، آخرین سکانس‌م با آقای حامد بهداد ضبط شد؛ همان سکانسی که عبدالله سرش را روی پای نگین می‌گذارد. تنها دو ساعت بعد، بلیت گرفتم و همان شب دوباره راهی بوداپست شدم تا ادامه‌روند درمانم را پیگیری کنم.

می‌خواهم بگویم تمام این رفت‌وآمدها و دو نوبت شیمی‌درمانی در خارج از کشور، همزمان با فیلم‌برداری این پروژه انجام شد. با این حال، وقتی پیشنهاد «زننده‌شور» را دیدم، احساس کردم بعد از پنج سال دوری از سینما، این نقش، این گروه بازیگران و اعتماد کاظم دانشی، با وجود اینکه نقش من مکمل

بود و زمان حضورم طولانی نبود، دوباره خون تازه‌ای در رگ‌هایم جاری کرد؛ انگار زندگی بار دیگر رنگ دیگری گرفت و انگیزه‌ای تازه برای ایستادن مقابل دوربین در من زنده شد.

احساس می‌کنم دوری چندوقته‌ام از فضای کار و سینما، انگیزه‌ام را چندین برابر کرده بود. بعد از این فاصله، با اشتیاق و شور بیشتری دوباره مقابل دوربین ایستادم و همین انرژی، در مواجهه‌ام با نقش «نگین» هم تأثیر زیادی داشت. نقش را بسیار دوست داشتم و در تمام روزهای فیلمبرداری تلاشم این بود که بهترین نسخه از خودم را ارائه دهم و تمام آنچه در توان دارم، در خدمت این شخصیت قرار بگذارم.

بعد از عبور از بیماری، نگاه خودتان به زندگی و حتی بازیگری چه تغییری کرده است؟

در این چند سال، به دلیل بیماری و شرایط درمان، ناچار شدم مدت زیادی خارج از ایران باشم. همیشه می‌گفتند مارال روزی ۱۸ ساعت کار می‌کند و فقط شش ساعت می‌خوابد. واقعاً هم همین‌طور بود؛ از یک تأثیر به یک فیلم، از آن فیلم به یک سریال و دوباره پروژه‌ای دیگر. مدام در حال دویدن و کار کردن بودم.

گاهی آدم آن قدر درگیر کار می‌شود که یادش می‌رود اصلاً زنده است. فکر می‌کنم این بیماری به نوعی ترمز زندگی مرا کشید و به من گفت: «کمی بایست... نگاه کن... زندگی فقط کار کردن نیست.» انگار دوباره به من یادآوری شد که زندگی، نعمتی بسیار بزرگ است و باید قدر لحظه‌لحظه‌اش را دانست؛ باید زندگی را واقعاً زندگی کرد.

این‌ها را شعارگونه نمی‌گویم. می‌دانم گرانی، مشکلات اقتصادی، دغدغه‌های اجتماعی و سختی‌های زندگی برای همه ما وجود دارد و هیچ‌کس از آن مستثنا نیست. اما همین که نفس می‌کشیم، خودش جای شکرگزاری دارد.

از شکرگزاری به این دلیل حرف می‌زنم که برای من، شکرگزاری همان کورسوی نوری است که وسط تاریکی‌ها دیده می‌شود؛ همان نوری که می‌تواند به آدم امید بدهد تا مسیرش را ادامه دهد و دوباره برای زندگی انگیزه پیدا کند.

راستی خان‌تان به ایران چه وضعیتی دارد. برای بازگشت‌تان به ایران خانه درست شده؟

خوشبختانه روند بازسازی خانه‌مان آغاز شده و اگر همه چیز طبق برنامه پیش برود، فکر می‌کنم حدود دو یا سه هفته دیگر کار به پایان برسد. واقعاً امیدوارم هرچه زودتر این اتفاق بیفتد تا دوباره بتوانیم به خانه خودمان برگردیم و این روزهای آوارگی تمام شود.

جنگ، اتفاق بسیار تلخی است؛ تلخ‌تر از آن چیزی که بتوان با کلمات توصیفش کرد. برای کسی که عزیزش را در جنگ از دست می‌دهد، این رنج هزار برابر سنگین‌تر است و برای کسی که خانه‌اش را از دست می‌دهد نیز درد کمی نیست. تا زمانی که خودمان در موقعیت دیگری قرار نگیریم، شاید نتوانیم عمق احساسات و رنج او را درک کنیم.

اگر امروز دوباره از نقطه صفر شروع کنید؛ با همه انتخاب‌های، دوری، جنگ و از دست دادن خانه، باز هم انتخابتان ایران، جنگ و بازیگری و نقش‌هایی است که بازی کردید؟ چرا؟

اگر امروز دوباره به نقطه صفر برگردم، با همه اتفاقاتی که پشت سر گذاشته‌ام؛ باز هم انتخاب من ایران است. اصلاً فکر دیگری برای من وجود ندارد که بخواهم حتی به آن فکر کنم.

ایران برای من فقط یک سرزمین نیست؛ همین گریه‌ای است که روی نقشه می‌بینیم، با همین قامت، همین ریشه، همین فرهنگ، همین تاریخ و همین تمدن کهن و عزیز. دلم نمی‌خواهد حتی ذره‌ای خدشه به خاک این وطن وارد شود.

من همیشه و همیشه و تا ابد طرفدار ایران بوده‌ام. می‌توانم بگویم همه اعضای خانواده‌ام همین‌طور هستند؛ پدرم هم همین نگاه را دارد. هر جا نام ایران باشد، هر جاصحبت از سر بلندی و آبادانی این سرزمین باشد، ما کنار آن ایستاده‌ایم. شاید گاهی کاری از دستمان برنیاید، اما همین که با تمام وجود طرفدار وطنمان باشیم، برایمان مهم است.

همچنان و تا همیشه، انتخاب من ایران است و همچنین بازیگری؛ چون این حرفه، عشق من است و با آن زندگی کرده‌ام.

مسیرتان در بازیگری چطور؟

البته اگر امروز با تجربه‌ای که در این سال‌ها به دست آورده‌ام به گذشته نگاه کنم، شاید بعضی از نقش‌ها را دیگر نپذیرم یا اگر قرار باشد دوباره آن‌ها را بازی کنم، با نگاه و شیوه‌ای متفاوت به سراغشان بروم. فکر می‌کنم این، مسیر طبیعی رشد هر بازیگری است؛ اینکه هر روز یاد بگیرد، بیشتر ببیند، بیشتر بشنود، از تجربه‌های خودش و دیگران استفاده کند و اندوخته عاطفی‌اش را غنی‌تر کند تا بتواند شخصیت‌ها را عمیق‌تر، درست‌تر و باورپذیرتر به تصویر بکشد.